

۴۰
بدنام خداوند جان و سر

شاهنامہ

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوس

بہ کوشش

پروانہ طاہری مونا ناصر المعما



فردوسی، ابوالقاسم. ۹۳۱۶۳۲۹ ق.

[شاهنامه]

شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی / تصحیح شده و مقابله از نسخه‌های ژول مول و مسکو؛ ویرایش پروانه طاهری. --

تهران: شقایق، ۱۳۸۵.

۶۵۴ ص.

ISBN: 964-7928-69-9

لهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان دیگر: شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی.

۱. شهر فارسی -- قرن ۴ ق. الف. طاهری، پروانه. ۱۳۳۱، ویراستار. ب. مول، ژول. ۱۸۰۰-۱۸۷۶ م. Mohl, Julius مصحح، ج.

عنوان. د. عنوان: شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی. ه. عنوان: شاهنامه.

۸ ۱/۲۱

PIR ۲۳۹۰

ت ۱۳۸۵

۹۵-۱۵۱۹۶ م

کتابخانه ملی ایران



شاهنامه

حکیم ابوالقاسم فردوسی

به کوشش پروانه طاهری، مؤلف ناصر المعمار

چاپ: بر فاه،

تیراژ: ۳۰۰۰

چاپ: اول

شابک X-۷۰-۷۹۲۸-۹۷۴

تهران-خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه بهشت‌آمین، پلاک ۱۶

تلفن‌های ۶۶۴۹۶۸۲۸، ۶۶۴۰۳۲۱۱، ۶۶۴۰۱۷۷۲، فاکس: ۶۶۴۹۶۶۹۲

۱۴۰۰۰ تومان

دیباجه ۲
مقدمه ویراستار ۹
آغاز کتاب ۱۱
گفتار اندر ستایش خرد ۱۱
گفتار در آفرینش عالم ۱۱
گفتار در آفرینش مردم ۱۱
گفتار اندر آفرینش آفتاب ۱۱
در آفرینش ماه ۱۲
ستایش پیغمبر صلی الله علیه ۱۲
گفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه ۱۲
داستان دقیقی شاعر ۱۲
گفتار در بنیاد نهادن کتاب ۱۲
اندر ستایش ابومنصور بن محمد ۱۳
اندر ستایش سلطان محمود ۱۳
آغاز داستان ۱۳
پادشاهی کیومرث اول ملوک عجم سی سال ۱۳
کشته شدن سیاهک به دست دیو ۱۴
رفتن هوشنگ و کیومرث به جنگ ۱۴
هوشنگ، پادشاهی هوشنگ چهل ۱۴
بنیاد نهادن جشن سده ۱۴
طهمورث، پادشاهی طهمورث سی سال ۱۵
جمشید، پادشاهی جمشید هفتصد سال ۱۵
داستان ضحاک با پدرش ۱۶
خوالگی بر کردن ابلیس ۱۷
تنباه شدن روزگار جمشید ۱۷
ضحاک، پادشاهی ضحاک هزار سال بود ۱۷
اندر خواب دیدن ضحاک فریدون را ۱۸
اندر زادن فریدون ۱۹
پرسیدن فریدون نژاد خود را از مادر ۲۰
داستان ضحاک با گاو آهنگر ۲۰
رفتن فریدون به جنگ ضحاک ۲۱
دیدن فریدون دختران جمشید را ۲۱
داستان فریدون با وکیل ضحاک ۲۲
بند کردن فریدون ضحاک را ۲۳
فریدون، پادشاهی فریدون پانصد سال ۲۴
بر تخت نشستن فریدون ۲۴
فرستادن فریدون جندل را به یمن ۲۴
پاسخ دادن شاه یمن جندل را ۲۵
رفتن پسران فریدون نزد شاه یمن ۲۶
افسوسگری آزمودن سرو بر پسران ۲۶
آزمودن فریدون پسران خود را ۲۶
بخش کردن فریدون جهان را ۲۷
رشک بردن سلم بر ایرج ۲۷
پیغام سلم و تور به نزدیک فریدون ۲۷
پاسخ دادن فریدون پسران را ۲۸
رفتن ایرج، نزد برادران ۲۹
کشته شدن ایرج به دست برادران ۲۹
آگاهی یافتن فریدون از کشته ۳۰
گفتار اندر زادن دختر ایرج ۳۰
زادن منوچهر از مادرش ۳۰
آگاهی شدن سلم و تور از منوچهر ۳۱
پیغام فرستادن پسران نزد فریدون ۳۱
پاسخ دادن فریدون پسران را ۳۲
فرستادن فریدون منوچهر را به جنگ ۳۳
تاخت کردن منوچهر بر سپاه تور ۳۳
کشته شدن تور به دست منوچهر ۳۴
فتح نامه منوچهر نزد فریدون ۳۴
گرفتن قارن دژ الانان را ۳۴
تاخت کردن کاگوی نیبره ضحاک ۳۵
گریختن سلم و کشته شدن او ۳۵
فرستادن سر سلم به نزد فریدون ۳۶
گفتار اندر شدن فریدون ۳۶
منوچهر، پادشاهی او صد و بیست ۳۷
گفتار اندر زادن زال ۳۷
خواب دیدن سام از حال پسر ۳۸
آگاه شدن منوچهر از کار سام و زال زر ۳۹
بازگشتن زال به زابلستان ۴۰
پادشاهی دادن سام، زال را ۴۰
آمدن زال به نزد مهراب کابلی ۴۱
رای زدن رودابه با کینیزکان ۴۱
رفتن کینیزکان رودابه به دیدن زال زر ۴۲
بازگشتن کینیزکان نزد رودابه ۴۳

رفتن زال به نزد رودابه ۴۴
رای زدن زال با موبدان در کار رودابه ۴۴
نامه نوشتن زال نزدیک سام و ۴۵
رای زدن سام با موبدان بر کار زال ۴۶
آگاهی یافتن سیندخت از کار رودابه ۴۶
آگاه شدن مهراب از کار دخترش ۴۷
آگاه شدن منوچهر از کار زال و رودابه ۴۸
آمدن سام به نزد منوچهر ۴۸
رفتن سام به جنگ مهراب ۴۹
رفتن زال به نزد منوچهر ۴۹
خشم گرفتن مهراب بر سیندخت ۵۰
دلخوشی دادن سام سیندخت را ۵۱
آمدن زال با نامه سام نزد منوچهر ۵۲
پژوهش کردن موبدان از زال ۵۲
پاسخ دادن زال موبدان را ۵۳
هنر نمودن زال در پیش منوچهر ۵۳
پاسخ نامه سام از منوچهر ۵۴
رسیدن زال به نزدیک سام ۵۴
گفتار اندر زادن رستم ۵۵
آمدن سام به دیدن رستم ۵۶
نقد زدن کردن منوچهر پسرش را ۵۷
نود، پادشاهی او هفت سال بود ۵۷
آگاه شدن پشتگ از مرگ منوچهر ۵۸
آمدن افراسیاب به ایران زمین ۵۹
رزم بارمان و قباد و کشته شدن قباد ۵۹
رزم افراسیاب با نود دیگر بار ۶۰
جنگ افراسیاب با نودز یار سوم ۶۰
گرفتار شدن نودز به دست افراسیاب ۶۱
کشته یافتن ویسه پسر خود را ۶۱
تاخت کردن شماساس و خزران ۶۲
رسیدن زال به مدد مهراب ۶۲
کشته شدن نودز به دست افراسیاب ۶۳
آگاهی یافتن زال از مرگ نودز ۶۳
کشته شدن اغریث به دست برادر ۶۴
زو طهماسب، پادشاهی او پنج سال بود ۶۴
گرشاسب، پادشاهی او نه سال بود ۶۵
گرفتن رستم رخش را ۶۶
لشکر کشیدن زال سوی افراسیاب ۶۶
آوردن رستم کتیباد را از کوه البرز ۶۶
کتیباد، پادشاهی او صد سال بود ۶۸
جنگ رستم با افراسیاب ۶۸
آمدن افراسیاب نزدیک پدر خود ۶۹
آشتی خواستن پشتگ از کتیباد ۶۹
آمدن کتیباد به استخر پارس ۷۰
کیکاوس، پادشاهی او صد و پنجاه ۷۰
بند دادن زال کاووس را ۷۱
رفتن کاووس به مازندران ۷۲
پیغام کاووس به زال و رستم ۷۲
هفت خوان رستم ۷۴
خوان اول، جنگ رخش با شیر ۷۴
خوان دوم، یافتن رستم چشمه آب را ۷۴
خوان سوم، جنگ رستم با اژدها ۷۴
خوان چهارم، کشتن رستم زن جادو را ۷۵
خوان پنجم، گرفتار شدن اولاد ۷۵
خوان ششم، جنگ رستم و ارژنگ دیو ۷۶
خوان هفتم، کشتن رستم دیو سپید را ۷۷
نامه نوشتن کاووس نزدیک ۷۸
آمدن رستم نزدیک شاه مازندران ۷۹
جنگ کاووس با شاه مازندران ۷۹
باز آمدن کاووس به ایران زمین و ۸۱
پادشاهی کیکاوس، کار کیکاوس ۸۱
رزم کردن کاووس با شاه هاماوران ۸۲
به زنی خواستن کاووس ۸۲
سودابه دختر شاه هاماوران را ۸۲
گرفتن شاه هاماوران کاووس را ۸۳
تاخته کردن افراسیاب بر ایران زمین ۸۴
پیام فرستادن رستم به ۸۴
رزم کردن رستم با سه شاه و ۸۵
پیغام فرستادن کاووس ۸۵
آراستن کاووس جهان را ۸۶
گمراه کردن ابلیس کاووس را و ۸۷
باز آوردن رستم کاووس را ۸۷

داستان جنگ هفت گردان ۸۸
رزم رستم با تورانیان ۸۹
رزم بیلسم با ایرانیان ۸۹
رزم الکوس ۹۰
گریختن افراسیاب از رزمگاه ۹۰
سهراب، آغاز داستان سهراب ۹۰
آمدن رستم به نخچیرگاه ۹۱
آمدن رستم به شهر سمنگان ۹۱
آمدن تهمنیه دختر شاه سمنگان ۹۱
زادن سهراب از مادرش تهمنیه ۹۲
گریختن سهراب اسب را ۹۲
فرستادن افراسیاب بارمان و ۹۳
رسیدن سهراب به دژ سپید ۹۳
رزم سهراب با گرد آفرید ۹۳
نامه گزدهم به نزدیک کاووس ۹۴
گرفتن سهراب دژ سفید را ۹۵
نامه کاووس به رستم و خواندن ۹۵
خشم گرفتن کاووس بر رستم ۹۶
لشکر کشیدن کاووس با رستم ۹۶
کشتن رستم زنده رزم را ۹۸
پرسیدن سهراب نام سرداران ایران ۹۸
تاختن سهراب بر لشکر کاووس ۱۰۰
رزم رستم با سهراب ۱۰۱
بازگشتن رستم و سهراب به لشکرگاه ۱۰۱
افتادن رستم و سهراب را ۱۰۲
کشته شدن سهراب به دست رستم ۱۰۳
نوشدارو خواستن رستم از کاووس ۱۰۴
زاری کردن رستم بر سهراب ۱۰۵
بازگشتن رستم به زابلستان ۱۰۵
آگاهی یافتن مادر از ۱۰۶
داستان سیاوش ۱۰۷
آغاز داستان ۱۰۷
داستان مادر سیاوش ۱۰۷
زادن سیاوش از مادر ۱۰۸
باز آمدن سیاوش ز زابلستان ۱۰۸
وفات یافتن مادر سیاوش ۱۰۸
عاشق شدن سودابه بر سیاوش ۱۰۹
آمدن سیاوش به نزد سودابه ۱۰۹
آمدن سیاوش بار دوم به شیبستان ۱۱۰
رفتن سیاوش بار سوم در شیبستان ۱۱۱
فریب دادن سودابه کاووس را ۱۱۱
چاره ساختن سودابه و زن جادوگر ۱۱۱
پرسیدن کاووس کار بچکان را ۱۱۲
گذشتن سیاوش بر آتش ۱۱۲
بخشش جان سودابه خواستن ۱۱۳
آگاهی یافتن کاووس از ۱۱۴
لشکر کشیدن سیاوش ۱۱۴
نامه سیاوش به کاووس ۱۱۵
پاسخ نامه سیاوش از کیکاوس ۱۱۵
خواب دیدن افراسیاب و ترویسید او ۱۱۵
پرسیدن افراسیاب موبدان از خواب ۱۱۶
رای زدن افراسیاب با مهتران ۱۱۶
آمدن گرسیوز نزد سیاوش ۱۱۷
پیمان کردن سیاوش با افراسیاب ۱۱۷
فرستادن سیاوش رستم را ۱۱۷
پیغام دادن رستم کاووس را ۱۱۸
فرستادن کاووس رستم را به شیبستان ۱۱۸
پاسخ نامه سیاوش از کاووس ۱۱۸
رای زدن سیاوش با بهرام و زنگه ۱۱۹
رفتن زنگه پیش افراسیاب ۱۲۰
نامه افراسیاب به سیاوش ۱۲۰
سیاه سپردن سیاوش به بهرام ۱۲۱
دیدن سیاوش افراسیاب را ۱۲۲
هنر نمودن سیاوش افراسیاب ۱۲۳
رفتن افراسیاب و سیاوش به شکار ۱۲۳
به زنی دادن پیران دختر خود را ۱۲۴
سخن گفتن پیران با سیاوش از ۱۲۴
سخن گفتن پیران با افراسیاب ۱۲۴
عروسی فرنگیس با سیاوش ۱۲۵
کشور دادن افراسیاب سیاوش را ۱۲۵
ساختن سیاوش گنگ دژ را ۱۲۶
سخن گفتن سیاوش با پیران ۱۲۷

فرستادن افراسیاب پیران را ۱۲۷
بنا کردن سیاوش، سیاوش کرد را ۱۲۷
آمدن پیران به سیاوش کرد ۱۲۸
فرستادن افراسیاب گرسیوز را ۱۲۸
زادن فرود پسر سیاوش ۱۲۸
گفتار اندر گوی زدن سیاوش ۱۲۹
بازگشتن گرسیوز و بدگوی کردن ۱۳۰
باز آمدن گرسیوز به نزد سیاوش ۱۳۱
نامه سیاوش به افراسیاب ۱۳۲
آمدن افراسیاب به جنگ سیاوش ۱۳۲
خواب دیدن سیاوش ۱۳۲
اندر زدن سیاوش فرنگیس را ۱۳۳
گرفتار شدن سیاوش به دست ۱۳۳
زاری کردن فرنگیس پیش افراسیاب ۱۳۴
کشته شدن سیاوش به دست گروی ۱۳۵
رهانیدن پیران فرنگیس را ۱۳۶
اندر زادن کیخسرو ۱۳۶
سپردن پیران کیخسرو را به شیانان ۱۳۷
آوردن پیران کیخسرو را ۱۳۷
بازگشتن کیخسرو به سیاوش گرد ۱۳۸
آمدن کیخسرو به ایران زمین ۱۳۸
آغاز داستان ۱۳۸
آگاه شدن کاووس از کار سیاوش ۱۳۸
رسیدن رستم به نزد کاووس ۱۳۸
کشتن رستم سودابه را و ۱۳۹
کشتن فرامرز و رازدار ۱۳۹
لشکر کشیدن سرخ به جنگ رستم ۱۴۰
لشکر کشیدن افراسیاب به کین پسر ۱۴۰
کشته شدن بیلسم به دست رستم ۱۴۱
گریختن افراسیاب از رستم ۱۴۲
فرستادن افراسیاب خسرو را به ختن ۱۴۲
پادشاهی رستم در توران زمین ۱۴۳
رفتن زواره به شکارگاه سیاوش ۱۴۳
ویران کردن رستم توران زمین را ۱۴۳
باز رفتن رستم به ایران زمین ۱۴۳
دیدن گودرز کیخسرو را به خواب ۱۴۴
رفتن گوی به توران برای ۱۴۴
یافتن گوی کیخسرو را ۱۴۵
رفتن گوی و کیخسرو به سیاوش گرد ۱۴۶
گرفتن کیخسرو بهزاد را ۱۴۶
رفتن فرنگیس با کیخسرو و گوی ۱۴۷
گریختن کلیاد و نستین از بر گوی ۱۴۷
آمدن پیران از پی کیخسرو ۱۴۸
جنگ پیران با گوی ۱۴۸
گرفتار شدن پیران در دست گوی ۱۴۹
رها کردن فرنگیس پیران را از گوی ۱۴۹
یافتن افراسیاب پیران را به راه ۱۴۹
گفتگوی گوی با باژان ۱۵۰
گذشتن کیخسرو از جیحون ۱۵۰
رفتن کیخسرو به اصفهان ۱۵۱
رسیدن کیخسرو نزد کاووس ۱۵۱
سربیزی کردن طوس از کیخسرو ۱۵۲
خشم کردن گودرز با طوس ۱۵۲
رفتن گودرز و طوس پیش کاووس از ۱۵۳
رفتن طوس و فریبرز به دژ بهمن و ۱۵۳
رفتن کیخسرو به دژ بهمن و ۱۵۳
باز آمدن کیخسرو به فیروزی ۱۵۴
بر تخت شاهی نشاندن کاووس ۱۵۴
کیخسرو، پادشاهی کیخسرو شصت ۱۵۵
آفرین کردن مهتران کیخسرو را ۱۵۵
گردیدن کیخسرو گرد پادشاهی ۱۵۵
پیمان بستن کیخسرو با کاووس ۱۵۶
نیشتن کیخسرو شمار پهلوانان را ۱۵۶
گنجها بخشیدن خسرو پهلوانان را ۱۵۷
فرستادن کیخسرو رستم را به ۱۵۷
آراستن کیخسرو لشکر خود را ۱۵۸
آغاز داستان فرود پسر سیاوش ۱۵۹
گفتار اندر رفتن طوس به ترکستان ۱۵۹
آگاهی یافتن فرود از آمدن طوس ۱۶۰
رفتن فرود و تخوار به دیدن لشکر ۱۶۰
آمدن بهرام به نزد فرود به کوه ۱۶۱
باز آمدن بهرام نزد طوس ۱۶۲

کشته شدن رویوتیز به دست فرود ۱۶۲
کشته شدن زراسپ به دست فرود ۱۶۲
جنگ طوس با فرود ۱۶۲
رزم گویو با فرود ۱۶۳
جنگ بیژن با فرود ۱۶۴
کشته شدن فرود ۱۶۴
کشتن جریره خود را ۱۶۵
لشکر کشیدن طوس به کاسه رود و ۱۶۵
در تنگنا افتادن ایرانیان در برف ۱۶۶
گرفتن بهرام کبوده را ۱۶۶
رزم ایرانیان با تزاو ۱۶۷
آگاه شدن افراسیاب از طوس و ۱۶۸
شبیخون کردن پیران بر ایرانیان ۱۶۸
بازخواندن کیخسرو طوس را ۱۶۹
درنگ خواستن فریبرز پیران در ۱۶۹
شکسته شدن ایرانیان به جنگ ترکان ۱۷۰
بازگشتن بهرام به جستن ۱۷۱
تازیانه به رزمگاه ۱۷۱
کشته شدن بهرام بر دست تزاو ۱۷۲
کشتن گویو تزاو را به کین بهرام ۱۷۲
بازگشتن ایرانیان به نزد خسرو ۱۷۳
پادشاهی کیخسرو: داستان کاموس ۱۷۴
خوار کردن خسرو طوس را ۱۷۴
آمزش کردن خسرو ایرانیان را ۱۷۴
فرستادن خسرو طوس را به توران ۱۷۵
پیغام پیران به لشکر ایران ۱۷۵
سپاه فرستادن افراسیاب به نزدیک ۱۷۵
کشتن طوس از ژنگ را ۱۷۶
جنگ هومان با طوس ۱۷۶
جنگ دوم ایرانیان و تورانیان ۱۷۷
جادوی کردن سورانسان بر سپاه ایرانیان ۱۷۸
رفتن ایرانیان به کوه هومان ۱۷۸
گرد کردن توران سپاه کوه هومان را ۱۷۹
آمدن میوان از پی ایرانیان به کوه هومان ۱۸۰
شبیخون کردن ایرانیان ۱۸۰
آگاهی یافتن کیخسرو از کار سپاه ۱۸۱
به زنی خواستن فریبرز مادر ۱۸۲
دیدن طوس سیاوش را به خواب ۱۸۳
فرستادن افراسیاب خاقان و کاموس ۱۸۳
آمدن خاقان چین به هومان ۱۸۴
رای زدن ایرانیان در کار خود ۱۸۴
آگاهی یافتن گودرز از آمدن رستم ۱۸۴
رفتن خاقان چین به دیدن ۱۸۵
رسیدن فریبرز به کوه هومان ۱۸۶
رای زدن پیران با خاقان چین ۱۸۶
رزم کردن گویو و طوس با کاموس ۱۸۷
رسیدن رستم نزدیک ایرانیان ۱۸۷
لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان ۱۸۸
رزم رستم با اشکیوس ۱۸۹
پرسیدن پیران از آمدن رستم ۱۹۰
لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان ۱۹۱
کشته شدن لوا به دست کاموس ۱۹۱
کشته شدن کاموس به دست رستم ۱۹۱
داستان خاقان چین ۱۹۲
خبر یافتن خاقان از کشته ۱۹۲
رزم جنگش با رستم ۱۹۲
فرستادن خاقان هومان را نزد رستم ۱۹۳
رای زدن پیران با هومان و خاقان ۱۹۳
آمدن پیران نزد رستم ۱۹۴
رای زدن تورانیان در جنگ ۱۹۵
سخن گفتن رستم به لشکر خویش ۱۹۶
لشکر آراستن ایرانیان و تورانیان ۱۹۷
سرزنش کردن رستم با پیران ۱۹۷
آغاز رزم ۱۹۷
رزم شگل با رستم و گریختن شگل ۱۹۸
رزم رستم با ساه ۱۹۸
کشتن رستم گهاریانی ۱۹۹
گرفتار شدن خاقان ۱۹۹
شکسته شدن سپاه تورانیان ۲۰۰
خواسته بخش کردن رستم ۲۰۰

نامه نوشتن رستم به کیخسرو ۲۰۱
پاسخ نامه رستم از کیخسرو ۲۰۲
آگاهی یافتن افراسیاب از کار لشکر ۲۰۲
جنگ رستم با کافور مردم خوار ۲۰۳
آگاهی یافتن افراسیاب از ۲۰۴
نامه افراسیاب به پولادوند ۲۰۵
رزم پولادوند با گویو و طوس ۲۰۶
رزم رستم با پولادوند ۲۰۶
کشتی گرفتن رستم و پولادوند ۲۰۷
گریختن افراسیاب از رستم ۲۰۸
بازگشتن رستم به درگاه شاه ۲۰۸
بازگشت رستم به سیستان ۲۰۹
داستان جنگ رستم با اکوان دیو ۲۰۹
آغاز داستان ۲۰۹
خواستن خسرو رستم را برای جنگ ۲۰۹
جستن رستم دیو را ۲۱۰
افگندن اکوان دیو رستم را به دریا ۲۱۰
آمدن افراسیاب به دیدار ۲۱۰
کشتن رستم اکوان دیو را ۲۱۰
بازگشتن رستم به ایران زمین ۲۱۱
داستان بیژن و منیژه ۲۱۲
آغاز داستان ۲۱۲
دادخواهی ارمنیان از خسرو ۲۱۲
رفتن بیژن به جنگ گرازان ۲۱۲
فریب دادن گرگین بیژن را ۲۱۳
رفتن بیژن به دیدن منیژه ۲۱۴
آمدن بیژن به خیمه منیژه ۲۱۴
بردن منیژه بیژن را به کاخ خود ۲۱۴
بردن گرسیوز بیژن را پیش افراسیاب ۲۱۵
جان بیژن خواستن پیران از افراسیاب ۲۱۶
به زندان افگندن افراسیاب بیژن را ۲۱۷
باز رفتن گرگین به ایران زمین و ۲۱۷
آوردن گویو گرگین را به نزد خسرو ۲۱۸
دیدن کیخسرو بیژن را در ۲۱۹
نامه نوشتن خسرو به رستم ۲۱۹
بردن گویو نامه کیخسرو به نزد رستم ۲۱۹
بزم ساختن رستم از بهر گویو ۲۲۰
آمدن رستم نزد خسرو ۲۲۰
بزم کردن کیخسرو با بهلولان ۲۲۱
درخواست کردن رستم گرگین را ۲۲۲
آراستن رستم لشکر خویش را ۲۲۲
رفتن رستم به شهر ختن به نزد پیران ۲۲۲
آمدن منیژه به پیش رستم ۲۲۳
آگاهی یافتن بیژن از آمدن رستم ۲۲۳
بر آوردن رستم بیژن را از چاه ۲۲۵
شبیخون کردن رستم به ایوان ۲۲۵
آمدن افراسیاب به جنگ رستم ۲۲۶
شکست یافتن افراسیاب از ایرانیان ۲۲۶
باز آمدن رستم نزد کیخسرو ۲۲۶
جستن آراستن خسرو ۲۲۷
داستان دوازده رخ ۲۲۷
آغاز داستان ۲۲۷
در خواندن افراسیاب سپاه را ۲۲۸
فرستادن کیخسرو گودرز را به ۲۲۸
پیام بردن گویو از گودرز نزد پیران ۲۲۹
رفتن گویو به ویسه گرد به ۲۳۰
صف کشیدن هردو لشکر ۲۳۰
رفتن بیژن به نزد گویو و رزم ساختن ۲۳۱
دستوری نبرد خواستن هومان ۲۳۲
رزم خواستن هومان از رهام ۲۳۲
رزم خواستن هومان از فریبرز ۲۳۳
رزم خواستن هومان از گودرز ۲۳۳
آگاه شدن بیژن از کردار هومان ۲۳۴
دادن گویو: درع سیاوش را به بیژن ۲۳۵
آمدن هومان به جنگ بیژن ۲۳۶
کشته شدن هومان به دست بیژن ۲۳۶
شبیخون کردن نستین و کشته ۲۳۷
یاری خواستن گودرز از خسرو ۲۳۸
پاسخ نامه گودرز از خسرو ۲۳۹
لشکر آراستن خسرو ۲۳۹
نامه نوشتن پیران به گودرز و ۲۴۰
پاسخ نامه پیران از گودرز ۲۴۱

یاری خواستن پیران از افراسیاب ۲۴۳
پاسخ پیغام پیران از افراسیاب ۲۴۳
رزم ایرانیان و تورانیان به انبوه ۲۴۴
رزم گویو و پیران و فروماندن اسب گویو ۲۴۵
بیمان کردن گودرز و پیران به جنگ ۲۴۶
سخن کردن پیران با نامداران خویش ۲۴۷
نامزد کردن گودرز و پیران گوان را ۲۴۸
رزم فریبرز با کیلیاد ۲۴۸
رزم گویو با گوری زره ۲۴۸
رزم گرازه با سیامک ۲۴۹
رزم فروهل با زنگله ۲۴۹
رزم رهام با بارمان ۲۴۹
رزم بیژن با رویین ۲۴۹
رزم هجیر با سیهزم ۲۴۹
رزم زنگه شاوران با آواخت ۲۴۹
رزم گرگین با اندریمان ۲۵۰
رزم برته با کهزم ۲۵۰
رزم گودرز با پیران ۲۵۰
باز آمدن گودرز به نزد گوان ایران ۲۵۱
زاری کردن لَهاک و فرشیدورد ۲۵۱
راه توران گرفتن لَهاک و فرشیدورد ۲۵۲
رفتن گستهزم از پس لَهاک و ۲۵۲
رفتن بیژن از پس گستهزم ۲۵۳
کشته شدن لَهاک و فرشیدورد به ۲۵۳
دیدن بیژن گستهزم را به مرغزار ۲۵۴
دخمه کردن کیخسرو بر پیران و ۲۵۵
زهار خواستن تورانیان از کیخسرو ۲۵۵
باز آمدن بیژن با گستهزم ۲۵۶
پادشاهی کیخسرو: جنگ بزرگ ۲۵۶
اندر ستایش سلطان محمود ۲۵۶
آغاز داستان ۲۵۷
لشکر آراستن کیخسرو با افراسیاب ۲۵۷
آگاه شدن افراسیاب از کشته ۲۵۹
و لشکر آراستن خسرو ۲۵۹
آگاهی یافتن کیخسرو از آمدن ۲۶۰
افراسیاب به جنگ او ۲۶۰
آمدن پشنگ نزدیک پدر خویش ۲۶۰
پیغام فرستادن افراسیاب به ۲۶۱
پاسخ فرستادن کیخسرو به افراسیاب ۲۶۱
پاسخ فرستادن کیخسرو افراسیاب را ۲۶۳
رزم کیخسرو با شیده پسر افراسیاب ۲۶۳
کشته شدن شیده بر دست خسرو ۲۶۴
رزم دو لشکر به انبوه ۲۶۴
هزیمت شدن افراسیاب ۲۶۶
فتح نامه نوشتن کیخسرو با کاووس ۲۶۶
رسیدن افراسیاب به گنگ دل ۲۶۶
گذشتن خسرو به جیحون ۲۶۷
رزم کردن کیخسرو بار دیگر ۲۶۷
بناه گرفتن افراسیاب در گنگ بهشت ۲۶۸
نامه افراسیاب نزدیک فففور چین ۲۶۹
آمدن کیخسرو به پیش گنگ دل ۲۶۹
آمدن جهن به پیغام افراسیاب ۲۶۹
پاسخ دادن کیخسرو جهن را ۲۷۰
رزم کیخسرو با افراسیاب و ۲۷۱
گریختن افراسیاب از گنگ دل ۲۷۲
زهار دادن خسرو خویشتان ۲۷۲
بند دادن کیخسرو ایرانیان را ۲۷۲
نامه خسرو به کاووس به ۲۷۳
آگاهی یافتن خسرو از رفتن افراسیاب ۲۷۳
نامه افراسیاب به کیخسرو ۲۷۴
جنگ ایرانیان با تورانیان ۲۷۴
شبیخون کردن افراسیاب بر ۲۷۵
رسول فرستادن خاقان چین ۲۷۵
برگذشتن افراسیاب از آب زره ۲۷۶
فرستادن کیخسرو بندیان با ۲۷۶
پاسخ نامه خسرو از کاووس شاه ۲۷۷
پیغام فرستادن کیخسرو نزدیک ۲۷۸
یاری خواستن شاه مکران ۲۷۸
رزم کیخسرو و شاه مکران و ۲۷۸
درگذشتن کیخسرو از آب زره ۲۷۹
رسیدن کیخسرو به گنگ دل ۲۷۹
بازگشتن خسرو از گنگ دل به ۲۸۰

بازگشتن کیخسرو از توران به ۲۸۱
باز آمدن کیخسرو به نزد نیا ۲۸۱
گرفتار شدن افراسیاب بر دست هوم ۲۸۲
گریختن افراسیاب از دست هوم ۲۸۷
آمدن کاووس و خسرو نزدیک هوم ۲۸۷
گرفتار شدن افراسیاب بار دوم و ۲۸۷
باز آمدن کاووس و خسرو به پارس ۲۸۷
مردن کیکاووس ۲۸۷
نامید گشتن کیخسرو از جهان ۲۸۷
بژوش کردن بزرگان از بار بستن ۲۸۷
خواندن ایرانیان زال و رستم را ۲۸۷
در خواب دیدن کیخسرو سروش را ۲۸۷
اندوز کردن زال کیخسرو را ۲۸۷
پاسخ دادن کیخسرو زال را ۲۸۷
تکوشش کردن زال کیخسرو را ۲۸۷
پاسخ دادن کیخسرو و پوزش ۲۸۷
اندوز کردن کیخسرو به ایرانیان ۲۸۸
وصیت کردن خسرو گودرز را ۲۸۹
خواستن زال منشور از خسرو ۲۸۹
منشور دادن کیخسرو گویو را ۲۸۹
منشور دادن خسرو طوس را ۲۹۰
دادن کیخسرو پادشاهی به لهراسپ ۲۹۰
بدرود کردن کیخسرو به کنیزکان ۲۹۰
رفتن کیخسرو به کوه و ناپدید شدن ۲۹۱
غرقه شدن بهلولان در میان برف ۲۹۱
آگاه شدن لهراسپ از ناپدید شدن ۲۹۲
پادشاهی لهراسپ: صد و بیست ۲۹۳
آتشگاه ساختن لهراسپ به بلخ ۲۹۳
رفتن گشتاسب از پیش لهراسپ ۲۹۳
باز آمدن گشتاسب با زریز ۲۹۳
رفتن گشتاسب به سوی روم ۲۹۴
رسیدن گشتاسب به روم ۲۹۴
بردن دهقانی گشتاسب را در ۲۹۵
داستان کتایون دختر قیصر ۲۹۵
دادن قیصر کتایون گشتاسب را ۲۹۶
خواستن میرین دختر دیگر را از قیصر ۲۹۶
کشتن گشتاسب گرگ را ۲۹۷
به زنی خواستن لهرن دختر سوم ۲۹۸
کشتن گشتاسب از زها را و دادن ۲۹۹
هنر نمودن گشتاسب در میدان ۲۹۹
نامه قیصر به الیاس و باژ خواستن ازو ۳۰۰
رزم گشتاسب با الیاس و کشته ۳۰۱
باژ ایرانیان خواستن قیصر از لهراسپ ۳۰۱
بردن زریز پیغام لهراسپ به قیصر ۳۰۲
باز رفتن گشتاسب با زریز به ایران ۳۰۲
پادشاهی گشتاسب: صد و بیست ۳۰۳
به خواب دیدن فردوسی دقیقی را ۳۰۳
به بلخ رفتن لهراسپ و بر تخت ۳۰۳
پیداشدن زردشت و پذیرفتن ۳۰۴
نپذیرفتن گشتاسب باژ دادن ۳۰۴
نامه نوشتن ارجاسپ گشتاسب را ۳۰۴
بیمیر فرستادن ارجاسپ گشتاسب را ۳۰۵
پاسخ دادن زریز ارجاسپ را ۳۰۵
بازگشتن فرستادگان ارجاسپ با ۳۰۶
گرد آوردن گشتاسب لشکر خود را ۳۰۶
گفتن جاماسپ رزم ساختن با ۳۰۷
لشکرها آراستن گشتاسب و ارجاسپ ۳۰۸
آغاز رزم ایرانیان و تورانیان ۳۰۸
کشته شدن گرامی پور جاماسپ ۳۰۹
کشته شدن زریز برادر گشتاسب ۳۰۹
کشته شدن زریز از دست پذیرفش ۳۱۰
آگاهی یافتن اسفندیار از کشته ۳۱۰
رفتن اسفندیار به جنگ ارجاسپ ۳۱۱
کشتن نستور و اسفندیار بیدرفش را ۳۱۱
گریختن ارجاسپ از کارزار ۳۱۱
بخشایش یافتن ترکان از اسفندیار ۳۱۲
باز آمدن گشتاسب به بلخ ۳۱۲
فرستادن گشتاسب اسفندیار را به ۳۱۲
و دین به گرفتن ایشان از ۳۱۲
بدگویی کردن گرزم از اسفندیار ۳۱۳
آمدن جاماسپ نزد اسفندیار ۳۱۳
بند کردن گشتاسب اسفندیار را ۳۱۴

رفتن گشتاسب به سیستان ۳۱۴
ارجاسپ بار دیگر ۳۱۴
نکوهش کردن فردوسی مر دقیقی را ۳۱۵
آمدن لشکر ارجاسپ به بلخ ۳۱۵
آگاه شدن گشتاسب از کشته شدن ۳۱۶
ولشکر کشیدن سوی بلخ ۳۱۶
هزیمت گرفتن گشتاسب از ارجاسپ ۳۱۶
رفتن جاماسپ به دیدن اسفندیار ۳۱۷
دیدن اسفندیار برادر خود ۳۱۸
رسیدن اسفندیار برکوه به نزد ۳۱۹
فرستادن گشتاسب اسفندیار را ۳۲۰
بار دیگر به جنگ ارجاسپ ۳۲۰
داستان هفتخوان ۳۲۰
ستایش پادشاه محمود ۳۲۰
خوان اول کشتن اسفندیار دو گرگ را ۳۲۱
خوان دوم کشتن اسفندیار شیران را ۳۲۲
خوان سوم کشتن اسفندیار اژدها را ۳۲۲
خوان چهارم کشتن اسفندیار زن ۳۲۲
خوان پنجم کشتن اسفندیار سیمرخ را ۳۲۳
خوان ششم گذشتن اسفندیار از برف ۳۲۴
خوان هفتم گذشتن اسفندیار از رود ۳۲۵
رفتن اسفندیار به رویین دژ به ۳۲۶
شناختن خواهران اسفندیار ۳۲۶
حمله کردن به شوتن به رویین دژ ۳۲۷
کشتن اسفندیار ارجاسپ را ۳۲۸
کشتن اسفندیار کهرم را ۳۲۸
نامه نوشتن اسفندیار به گشتاسب و ۳۲۹
بازگشتن اسفندیار نزد گشتاسب ۳۲۹
داستان رزم اسفندیار با رستم ۳۳۰
آغاز داستان ۳۳۰
خواستن اسفندیار پادشاهی از پدر ۳۳۱
پاسخ دادن گشتاسب پسر را ۳۳۱
پند دادن کتیایون اسفندیار را ۳۳۲
لشکر آوردن اسفندیار به زابل ۳۳۲
فرستادن اسفندیار بهمن را به ۳۳۳
رسیدن بهمن به نزد زال ۳۳۳
پیغام دادن بهمن رستم را ۳۳۴
پاسخ دادن رستم بهمن را ۳۳۴
بازگشتن بهمن ۳۳۵
رسیدن رستم و اسفندیار به یکدیگر ۳۳۵
نخواندن اسفندیار رستم را به مهمانی ۳۳۶
پوزش کردن اسفندیار از ناخواندن ۳۳۷
نکوهش کردن اسفندیار نژاد رستم را ۳۳۷
ستایش کردن اسفندیار نژاد خویش ۳۳۸
ستایش کردن رستم پهلوانی خود را ۳۳۸
می خوردن رستم با اسفندیار ۳۳۹
بازگشتن رستم به ایوان خود ۳۴۰
پند دادن زال رستم را ۳۴۱
جنگ رستم با اسفندیار ۳۴۱
کشته شدن پسران اسفندیار به ۳۴۲
گریختن رستم به بالای کوه ۳۴۳
رای زدن رستم با خویشان ۳۴۴
چاره ساختن سیمرخ رستم را ۳۴۴
بازگشتن رستم به جنگ اسفندیار ۳۴۵
تیرانداختن رستم به چشم اسفندیار ۳۴۶
اندر زدن اسفندیار رستم را ۳۴۶
آوردن بشوتن تابوت اسفندیار ۳۴۷
بازفرستادن رستم بهمن را به ایران ۳۴۸
داستان رستم و شغاد ۳۴۹
آغاز داستان ۳۴۹
رفتن رستم به کابل از بهر برادرش ۳۴۹
چاه کندن شاه کابل در شکارگاه ۳۵۰
فغان رستم و زواره در چاه ۳۵۰

کشتن رستم شغاد را و فردین رستم ۳۵۱
آگاهی یافتن زال از کشته شدن ۳۵۱
فرامرز تابوت پدر و زواره و تن ۳۵۱
لشکر کشیدن فرامرز به کین رستم و ۳۵۲
بیهوش گشتن رودابه از سوگ رستم ۳۵۲
سپردن گشتاسب شاهی به بهمن و ۳۵۳
پادشاهی بهمن اسفندیار نود و نه ۳۵۳
کین خواستن بهمن از بهر خون ۳۵۳
دریغ انداختن بهمن زال را ۳۵۳
رزم فرامرز با بهمن و کشته شدن ۳۵۴
رها کردن بهمن زال را و بازگشتن ۳۵۴
به زنی گرفتن بهمن همای دختر ۳۵۵
و ولیعهد کردن او همای را ۳۵۵
پادشاهی همای سی و دو سال بود ۳۵۵
گذاشتن همای پسر خود داراب را ۳۵۵
پروردن گازر داراب را ۳۵۵
پرسیدن داراب نژاد خود از زن ۳۵۵
آگاه شدن رهنواد از کار داراب ۳۵۷
رزم داراب با لشکر روم ۳۵۷
شناختن همای پسر را ۳۵۸
بر تخت نشاندن همای داراب را ۳۵۸
پادشاهی داراب دوازده سال بود ۳۵۹
ساختن داراب شهر داراب گرد را ۳۵۹
شکستن داراب لشکر شعیب را ۳۵۹
رزم کردن داراب با فیلقوس و ۳۵۹
بازفرستادن داراب ناهید را و ۳۶۰
پادشاهی دارا چهارده سال بود ۳۶۰
مردن فیلقوس و بر تخت نشستن ۳۶۰
آمدن سکندر به رسولی خویش نزد ۳۶۱
رزم دارا با اسکندر و شکست یافتن ۳۶۲
رزم دوم دارا با اسکندر ۳۶۲
رزم سوم اسکندر با دارا و گریختن ۳۶۳
نامه دارا به اسکندر در کار ۳۶۳
کشته شدن دارا به دست دستوران ۳۶۳
اندر زدن دارا با اسکندر و ۳۶۴
نامه نوشتن اسکندر نزد بزرگان ایران ۳۶۵
پادشاهی اسکندر چهارده سال بود ۳۶۵
آغاز داستان ۳۶۵
نامه اسکندر نزد دلاری ۳۶۶
به زنی گرفتن اسکندر روشنک را ۳۶۷
خواب دیدن کید پادشاه قنوج ۳۶۷
پاسخ دادن مهران کید را ۳۶۸
لشکر کشیدن اسکندر سوی کید ۳۶۸
فرستادن سکندر نه مرد دانا برای ۳۶۹
آوردن نه مرد دانا چهار چیز از کید ۳۶۹
آرمودن اسکندر فیلسوف و ۳۷۰
آرمودن اسکندر پزشک هندوستان را ۳۷۰
آرمودن اسکندر جام کید را ۳۷۱
نامه اسکندر با فور هندی ۳۷۱
لشکر آراستن اسکندر به رزم فور ۳۷۱
جنگ اسکندر با هندوان و ۳۷۲
رفتن اسکندر به زیارت خانه کعبه ۳۷۳
لشکر کشیدن اسکندر سوی مصر ۳۷۳
نامه اسکندر نزد قیدافه ۳۷۴
گرفتار شدن پسر قیدافه به ۳۷۴
رفتن اسکندر به رسولی سوی قیدافه ۳۷۴
پند دادن قیدافه اسکندر را ۳۷۵
چاره نمودن سکندر با طینوش ۳۷۶
پیمان اسکندر با قیدافه و بازگشتن او ۳۷۷
رفتن سکندر به شهر برهمنان ۳۷۸
رفتن سکندر به دریای خاور و ۳۷۹
رسیدن اسکندر به شهر نهمیان و ۳۷۹
دیدن سکندر رشگفتیها به شهر هروم ۳۸۰

لشکر به مغرب رفتن و آمدن اسکندر ۳۸۱
جستن اسکندر آب حیوان ۳۸۱
گفتگوی اسکندر با مرغان ۳۸۱
دیدن اسکندر اسرافیل را ۳۸۱
بستن اسکندر سز یا جوج و مأجوج را ۳۸۲
دیدن سکندر مرده را در ایوان ۳۸۲
دیدن سکندر درخت گویا را ۳۸۳
رفتن اسکندر به نزدیک فغفور چین ۳۸۳
رسیدن اسکندر به کشور سند و ۳۸۴
لشکر کشیدن سکندر سوی بابل ۳۸۵
نامه اسکندر نزد اوسطالیس و ۳۸۵
نامه اسکندر به نزدیک مادر و ۳۸۶
مردن اسکندر به بابل ۳۸۶
شیون حکیمان بر اسکندر ۳۸۷
شیون کردن مادر و زن اسکندر بر او ۳۸۷
گله کردن فردوسی از پیروی و دهر ۳۸۷
پادشاهی اشکانیان دو صد سال بود ۳۸۸
گفتار اندر ستایش سلطان محمود ۳۸۸
آغاز داستان ۳۸۸
خواب دیدن بابک در کار ساسان ۳۸۸
زادن اردشیر بابکان ۳۸۹
آمدن اردشیر به درگاه اردوان ۳۸۹
دیدن گلنار اردشیر را و مردن بابک ۳۹۰
گریختن اردشیر با گلنار ۳۹۰
آگاهی یافتن اردوان از کار گلنار و ۳۹۱
لشکر گرد کردن اردشیر ۳۹۱
جنگ کردن اردشیر با بهمن و ۳۹۲
جنگ اردشیر با اردوان و کشته ۳۹۲
جنگ اردشیر با گردان ۳۹۳
داستان کرم هفتواد ۳۹۳
رزم اردشیر با هفتواد و شکست ۳۹۴
ناراج دادن مهرک نوشزاد خانه ۳۹۴
کشتن اردشیر کرم هفتواد را ۳۹۵
کشتن اردشیر هفتواد را ۳۹۶
پادشاهی ساسانیان ۳۹۶
پادشاهی اردشیر بابکان چهل ۳۹۶
بر تخت نشستن اردشیر ۳۹۶
سرگذشت اردشیر با دختر اردوان ۳۹۶
زادن شاپور اردشیر ۳۹۷
گوی زدن شاپور و شناختن او را پدر ۳۹۸
فال پرسیدن اردشیر از کید هندی ۳۹۸
به زنی گرفتن شاپور دختر مهرک را ۳۹۹
زادن اورمزد شاپور از دختر مهرک ۳۹۹
تدبیر ساختن اردشیر در کار ۴۰۰
اندر زدن شاه اردشیر مهتران ۴۰۱
اندر زدن اردشیر مردمان را ۴۰۲
ستودن خرد اردشیر را ۴۰۲
سپردن اردشیر کار پادشاهی را به ۴۰۲
پادشاهی شاپور اردشیر سی و یک ۴۰۴
بر تخت نشستن شاپور ۴۰۴
رزم شاپور با رومیان ۴۰۴
اندر زدن شاپور پسر خود اورمزد ۴۰۵
پادشاهی اورمزد شاپور یک سال و ۴۰۵
اندر زدن اورمزد و مردن ۴۰۵
پادشاهی بهرام اورمزد سه سال و ۴۰۶
تخت سپردن بهرام اورمزد پسر ۴۰۶
خود بهرام بهرام را و مردن ۴۰۶
پادشاهی بهرام بهرام نوزده سال بود ۴۰۷
پادشاهی بهرام بهرامیان چهار ماه بود ۴۰۷
پادشاهی نرسی بهرام نه سال بود ۴۰۷
پادشاهی اورمزد نرسی نه سال بود ۴۰۸
پادشاهی شاپور ذوالاکتاف هفتاد و ۴۰۸
بردن طائر عرب دختر نرسی را و ۴۰۸

عاشق شدن مالکه دختر طائر بر ۴۰۹
شاپور ۴۰۹
بر دست شاپور دادن مالکه د ۴۰۹
رفتن شاپور به روم و به پوست خر ۴۱۰
رهانیدن کنیزک شاپور را از جرم خر ۴۱۰
گریختن شاپور ز روم و رسیدن به ۴۱۱
شناختن ایرانیان شاپور را و گرد ۴۱۱
شیخون زدن شاپور و گرفتن قیصر ۴۱۲
لشکر کشیدن شاپور به روم و رزم او ۴۱۳
بر تخت نشاندن رومیان برانوش را و ۴۱۴
نامه نوشتن او به شاپور ۴۱۴
رفتن برانوش پیش شاپور و پیمان ۴۱۴
آمدن مانی و دعوی پیغمبری کردن ۴۱۵
ولیعهد کردن شاپور اردشیر برادر ۴۱۵
پادشاهی اردشیر نیکوکار دوازده ۴۱۶
بر تخت نشستن اردشیر و اندر زدن ۴۱۶
پادشاهی شاپور پسر شاپور پنج سال ۴۱۶
پادشاهی یزدگرد یزه گر بیست و ۴۱۷
زادن بهرام پسر یزدگرد ۴۱۷
سپردن یزدگرد پسرش بهرام را به ۴۱۸
داستان بهرام با کنیزک چنگزن در ۴۱۹
هنر نمودن بهرام در شکارگاه ۴۱۹
آمدن بهرام با نمان نزد پدرش ۴۱۹
بند کردن یزدگرد بهرام را و باز ۴۲۰
آمدن یزدگرد به طوس و کشتن اسب ۴۲۰
نشاندن مهران خسرو را به تخت ۴۲۱
آگاهی یافتن بهرام گور از مردن ۴۲۱
نامه نوشتن ایرانیان به منذر و ۴۲۲
آمدن بهرام گور در جهرم و رفتن ۴۲۲
سخن گفتن بهرام با ایرانیان از ۴۲۳
تاج برداشتن بهرام گور از میان ۴۲۴
پادشاهی بهرام گور شصت و سه ۴۲۵
پدرود کردن بهرام گور منذر و نمان ۴۲۵
داستان بهرام گور با کنیزک آیکش ۴۲۶
داستان بهرام گور با براهام جهود ۴۲۷
بخشیدن بهرام گور خواسته براهام ۴۲۷
داستان بهرام گور با مهر بنداد ۴۲۸
داستان بهرام گور با کبروی و حرام ۴۲۸
داستان کودک کفشگر با شیر و ۴۲۸
حلال ۴۲۸
بهرام گور می را به اندازه ۴۲۸
ویران کردن مویذ بهرام گور ده را ۴۲۹
داستان بهرام گور با چهار خواهران ۴۳۰
یافتن بهرام گور گنج جمشید را ۴۳۱
داستان بهرام گور با بازارگان و ۴۳۱
کشتن بهرام گور اژدها را و ۴۳۲
رفتن بهرام گور به نخجیر و ۴۳۳
هنر نمودن بهرام گور به نخجیر و ۴۳۵
داستان بهرام گور با فرشیدورد ۴۳۷
رفتن بهرام گور به نخجیرگاه و ۴۳۹
هنر نمودن بهرام به نخجیر گوران ۴۴۰
تاختن بهرام گور بر خاقان چین ۴۴۱
میل بر آوردن بهرام گور بر سرجیه ۴۴۲
نامه بهرام گور نزد برادرش نرسی و ۴۴۲
بازگشتن بهرام گور به ایران زمین ۴۴۳
اندر زدن بهرام گور به ۴۴۳
پادشاهی بهرام گور ۴۴۴
فرستادن بهرام گور برادر خود ۴۴۴
سوال و جواب فرستاده رومی با ۴۴۴
پدرود کردن بهرام گور فرستاده ۴۴۵
سخن گفتن بهرام به سرداران از داد ۴۴۵

نامه نوشتن بهرام گور به نزدیک ۴۴۶
رفتن بهرام گور به هندوستان با ۴۴۶
پاسخ دادن شنگل به نامه بهرام ۴۴۷
کشتی گرفتن بهرام گور در بارگاه ۴۴۷
گمان بردن شنگل بر بهرام و ۴۴۸
جنگ بهرام با گرگ و کشتی او ۴۴۸
کشتن بهرام گور از دها را ۴۴۹
به زنی کردن بهرام گور دختر شاه ۴۴۹
نامه قفقور چین به بهرام گور و ۴۵۰
گریختن بهرام گور از هندوستان با ۴۵۰
تاختن شنگل پس بهرام گور و ۴۵۱
بذیره شدن ایرانیان شاه بهرام گور را ۴۵۱
آمدن شنگل با هفت پادشاه نزد ۴۵۲
بازگشتن شنگل از ایران به هندوستان ۴۵۲
بخشیدن بهرام گور خراج به دهقانان ۴۵۳
خواندن بهرام گور نوریان را ۴۵۳
سپری شدن روزگار بهرام گور ۴۵۴
پادشاهی یزدگرد بر بهرام؛ هجده ۴۵۴
پادشاهی هرمز پسری یزدگرد؛ یک سال ۴۵۵
بر تخت نشستن هرمز و تاج شدن ۴۵۵
پادشاهی پیروز پسری یزدگرد؛ دبیست و ۴۵۵
بر تخت نشستن پیروز و هفت سال ۴۵۵
جنگ پیروز با تورانیان ۴۵۵
نامه خوشنواز با پیروز ۴۵۶
افتادن پیروز به چاه و کشته شدن او ۴۵۶
پادشاهی بلاش پسری پیروز؛ پنج سال و ۴۵۷
اندر ز کردن بلاش ایرانیان را ۴۵۷
نامه نوشتن سوفرای به خوشنواز ۴۵۷
وزم سوفرای با خوشنواز ۴۵۸
بازگشتن قباد به ایران زمین ۴۵۸
پادشاهی قباد پیروز؛ چهل سال بود ۴۵۹
بر تخت نشستن قباد و اندرز ۴۵۹
بدگمان کردن ایرانیان قباد را ۴۵۹
بند کردن ایرانیان قباد را و ۴۶۰
گریختن قباد و پناه گرفتن نزد ۴۶۰
بازگشتن قباد از هیتال و زادن ۴۶۱
پذیرفتن قباد دین مزدک را ۴۶۱
آویختن کسری مزدک را و کشتن ۴۶۲
ولیمهد کردن قباد کسری را و نام ۴۶۳
از پیروی ناپیدن سراینده ۴۶۳
پادشاهی کسری نوشین روان؛ چهل و ۴۶۴
اندر ز کردن نوشین روان سرداران ۴۶۴
بخشیدن کسری پادشاهی ربه چهار ۴۶۴
نامه نوشتن نوشین روان به ۴۶۵
داستان بابک، موبد کسری و ۴۶۵
در داد و فرهنگ نوشین روان ۴۶۶
گشتن نوشین روان گرد پادشاهی ۴۶۷
سزادادن کسری الاتان و بلوچیان و ۴۶۷
فریادخواستن مُنذر تازی از پیداد ۴۶۸
نامه فرستادن نوشین روان نزدیک ۴۶۹
لشکر کشیدن نوشین روان به جنگ ۴۶۹
دژها گرفتن نوشین روان در یوم روم ۴۷۰
وزم کردن نوشین روان با فروریوس ۴۷۰
آباد کردن نوشین روان شهر ژیم ۴۷۱
آشتی جستن قیصر روم از ۴۷۱
داستان نوشزاد بر نوشین روان و ۴۷۲
بیمار شدن نوشین روان و فتنه برپا ۴۷۲
جنگ ساختن رام برزین با نوشزاد و ۴۷۴
وزم رام برزین با نوشزاد و کشته ۴۷۴
خواب دیدن نوشین روان و به درگاه ۴۷۵
گزاریدن بوزرجهر خواب کسری را ۴۷۵
بزم نوشین روان با موبدان و بند ۴۷۶
بزم دوم شاه نوشین روان با ۴۷۷

بزم سوم نوشیروان با بوزرجهر ۴۷۸
بزم چهارم نوشین روان با ۴۷۹
بزم پنجم شاه نوشین روان با ۴۷۹
بزم ششم نوشین روان با بوزرجهر ۴۸۰
بزم هفتم نوشین روان با بوزرجهر و ۴۸۱
داستان مهیود دستور نوشین روان ۴۸۲
آشکار شدن افسون زروان و یهودی و ۴۸۳
ساختن نوشین روان شارسان ۴۸۳
داستان رزم خاقان چین با هیتالیان ۴۸۴
آگاه شدن نوشین روان از کار ۴۸۵
لشکر کشیدن نوشین روان برای جنگ ۴۸۵
نامه خاقان چین به نزد نوشین روان ۴۸۶
پاسخ نامه خاقان چین از نوشین روان ۴۸۷
نامه خاقان درباره دادن دختر ۴۸۷
فرستادن نوشین روان مهران ۴۸۸
فرستادگان خاقان چین دختر را ۴۸۹
بازگشتن خاقان و لشکر کشیدن ۴۹۰
باز آمدن نوشین روان به ایران ۴۹۰
اندر آرام یافتن جهانیان از ۴۹۱
پند دادن بوزرجهر نوشین روان را ۴۹۱
اندر فرستادن رای هند شطرنج را ۴۹۴
ساختن بوزرجهر نزد را و فرستادن ۴۹۵
ناشناختن داندگان هند رای نردبازی ۴۹۵
داستان گو و طلحند و پیدایش شطرنج ۴۹۶
آغاز داستان ۴۹۶
گفتگوی کردن گو و طلحند از بهر ۴۹۷
جنگ ساختن گو و طلحند ۴۹۸
پند دادن گو، طلحند را ۴۹۸
جنگ گو و طلحند ۴۹۹
بار دیگر رزم کردن گو و طلحند ۵۰۰
و مردن طلحند بر پشت پیل ۵۰۰
آگاهی یافتن طلحند از مرگ پسر و ۵۰۱
باز شطرنج ساختن از بهر مادر ۵۰۲
گفتار اندر آوردن پرزوی ۵۰۲
کلیله و دمنه را از هندوستان ۵۰۲
خشم گرفتن نوشین روان بر بوزرجهر ۵۰۴
فرستادن قیصر دُرُج سر بسته و ۵۰۵
بوزرجهر به گفتی را از آن ۵۰۵
گفتار اندر توقیع نوشین روان ۵۰۶
پند دادن نوشین روان پسر خود ۵۰۸
پرسش موبد از نوشین روان و پاسخ او ۵۰۸
نامه نوشتن نوشین روان نزدیک پسر ۵۱۱
لشکر کشیدن کسری به روم و وام گرفتن ۵۱۱
آمدن فرستادگان قیصر نزد ۵۱۲
گفتار نوشین روان اندر ولیعهد ۵۱۳
پرسش موبدان از هرمزد و پاسخ ۵۱۳
عهد نوشتن نوشین روان پسر خود را ۵۱۴
پادشاهی هرمزد؛ چهارده سال بود ۵۱۵
آغاز داستان ۵۱۵
بر تخت نشستن هرمزد شاه و ۵۱۵
کشتن هرمزد از یزدگشپ را و ۵۱۶
کشتن هرمزد سیماء برزین و بهرام ۵۱۷
برگشتن هرمزد از پیداد به دادگستری ۵۱۸
لشکر کشیدن ساهو شاه به جنگ ۵۱۸
نشان دادن مهران ستاد از ۵۱۹
آمدن بهرام چوبینه به نزدیک ۵۲۰
پهلوانی دادن هرمزد بهرام چوبینه را ۵۲۱
رفتن بهرام چوبینه به جنگ ساهو شاه ۵۲۱
فرستادن هرمزد شاه خُزاد ۵۲۲
پیغام فرستادن ساهو شاه نزد ۵۲۳
فرستادن ساهو شاه پیغام دیگر به ۵۲۳
پاسخ دادن بهرام چوبینه ساهو شاه را ۵۲۴
خواب دیدن بهرام چوبینه و ۵۲۴

رزم کردن بهرام چوبینه با ساهو شاه ۵۲۵
کشتن بهرام چوبینه جادوی را ۵۲۶
فرستادن بهرام چوبینه فیروز نامه را ۵۲۶
با سر ساهو شاه نزد هرمزد ۵۲۶
رزم بهرام چوبینه با پرموده پسر ۵۲۷
پناه خواستن پرموده از بهرام چوبینه ۵۲۸
خواستن بهرام چوبینه منشور ۵۲۹
خشم گرفتن بهرام چوبینه بر پرموده ۵۲۹
آمدن خاقان به نزدیک هرمزد شاه ۵۳۰
آگاهی یافتن هرمزد از ناراستی ۵۳۰
فرستادن هرمزد دوکدان و جامه ۵۳۱
اندر دیدن بهرام چوبینه بخت خود را ۵۳۱
گرفتن بهرام چوبینه آیین پادشاهی ۵۳۲
آگاهی دادن خُزاد برزین هرمزد را ۵۳۲
سگالش نمودن بهرام با سرداران ۵۳۳
سکه زدن بهرام به نام خسرو پیروز ۵۳۵
نامه نوشتن بهرام نزد هرمزد و ۵۳۵
فرستادن هرمزد آیین گشسپ را به ۵۳۶
کور کردن گسته و بندوی هرمزد را ۵۳۷
پادشاهی خسرو پیروز؛ سی و هشت ۵۳۷
آغاز داستان ۵۳۷
بر تخت نشستن خسرو و یوزش از ۵۳۸
آگاه شدن بهرام چوبینه از کور ۵۳۸
رسیدن خسرو پیروز با بهرام ۵۳۹
پند دادن گردیه برادر خود بهرام را ۵۴۲
رای زدن خسرو پیروز با سپه داران ۵۴۳
شیخون کردن بهرام چوبینه بر ۵۴۴
گریختن خسرو به روم و کشته شدن ۵۴۴
رفتن خسرو به روم ۵۴۵
بردن بهرام سیاوش بندوی را پیش ۵۴۶
رای زدن ایرانیان و بهرام از بهر ۵۴۶
بر تخت نشستن بهرام چوبینه ۵۴۷
گریختن بندوی از بند بهرام ۵۴۸
رفتن خسرو سوی روم به راه ۵۴۸
آمدن خسرو به یوم روم ۵۴۹
بازگشتن راهب بودنی را به ۵۵۰
نامه فرستادن خسرو پیروز به ۵۵۰
پاسخ نامه خسرو از قیصر ۵۵۱
نامه نوشتن قیصر به خسرو پیروز ۵۵۲
عهد نامه نوشتن خسرو پیروز و ۵۵۳
طلمس ساختن رومیان و آسایش ۵۵۳
گزارش کردن خُزاد بر دین ۵۵۴
فرستادن قیصر لشکر و دختر نزد ۵۵۵
لشکر کشیدن خسرو به سوی آذربادگان ۵۵۶
آگاه شدن بهرام چوبینه از بازگشتن ۵۵۶
سیاه راندن بهرام چوبینه به ۵۵۷
جنگ پهلوانان خسرو با بهرام چوبینه ۵۵۸
جنگ سوم خسرو پیروز با بهرام ۵۶۰
گریختن بهرام چوبینه از پیش ۵۶۰
نامه خسرو پیروز به قیصر به ۵۶۱
خشم گرفتن نیاطوس بر بندوی و ۵۶۱
بازگشتن نیاطوس و رومیان از ایران ۵۶۲
زاری فردوسی از مردن فرزندان ۵۶۲
داستان بهرام چوبینه با خاقان چین ۵۶۳
کشتن دد دختر خاقان را ۵۶۴
کشته شدن شیر گیتی بر دست بهرام ۵۶۵
آگاهی یافتن خسرو پیروز از کار بهرام ۵۶۵
و نامه نوشتن به خاقان ۵۶۵
سیاه آراستن خاقان چین ۵۶۶
فرستادن خسرو، خُزاد برزین را به ۵۶۶
فرستادن خُزاد برزین قلون ربه نزد ۵۶۷
کشته شدن بهرام چوبینه به دست ۵۶۸
آگاهی یافتن خاقان از مرگ بهرام و ۵۶۹

نامه نوشتن خاقان به گردیه خولهر ۵۶۹
راز زدن گردیه با پهلوانان خویش و ۵۷۰
فرستادن خاقان طورگ را از پس ۵۷۰
کشتن خسرو بندوی ربه خون پدرش ۵۷۱
سریچیدن گسته از خسرو پیروز و ۵۷۱
کشته شدن گسته به دست گردیه به ۵۷۱
نامه نوشتن گردیه به خسرو و ۵۷۲
هنر نمودن گردیه نزد خسرو پیروز ۵۷۳
بخش کردن خسرو پادشاهی خود و ۵۷۴
زادن شیرویه پسر خرو به فال بند ۵۷۴
نامه نوشتن خسرو به قیصر و ۵۷۵
پاسخ قیصر و خواستن صلیب مسیح ۵۷۵
پاسخ نامه قیصر از خسرو پیروز ۵۷۶
داستان خسرو پیروز و شیرین ۵۷۷
آغاز داستان ۵۷۷
رفتن خسرو به شکار و دیدن ۵۷۷
پند دادن بزرگان خسرو را ۵۷۷
کشتن شیرین مریم را و بند کردن ۵۷۸
داستان ساختن خسرو تخت طاقدیس ۵۷۸
داستان بارید راشگر ۵۷۹
ساختن خسرو ایوان مداین را ۵۸۰
گفتار اندر بزرگی خسرو پیروز ۵۸۱
در بیداری کردن خسرو ناسیاسی ۵۸۲
برگشتن لشکر ایران از خسرو و ۵۸۲
رها کردن سران شیرویه را از بند ۵۸۳
آگاه شدن خسرو از کار سپاه ۵۸۳
گرفتار شدن خسرو پیروز به دست ۵۸۴
پادشاهی قباد پیروز؛ هفت ماه بود ۵۸۵
آغاز داستان ۵۸۵
پاسخ فرستادن خسرو پیروز قباد را ۵۸۶
شیون بارید بر خسرو ۵۸۹
خواستن بزرگان از شیروی مرگ ۵۸۹
داستان شیرویه با شیرین زن ۵۹۰
پادشاهی اردشیر شیروی؛ شش ماه ۵۹۱
بر تخت نشستن اردشیر شوی و ۵۹۱
ناخوش بودن گراز از پادشاهی ۵۹۲
پادشاهی فرابین گراز؛ پنجاه روز بود ۵۹۲
تخت شدن گراز ۵۹۲
کشته شدن فرابین به دست شهران ۵۹۳
پادشاهی پوران دخت؛ شش ماه بود ۵۹۳
پادشاهی آرم دخت؛ چهار ماه بود ۵۹۳
پادشاهی فرخ زاد؛ یک ماه بود ۵۹۴
پادشاهی یزدگرد؛ شانزده سال بود ۵۹۴
تاختن سعد وقاص به ایران و ۵۹۴
نامه رستم به سعد وقاص ۵۹۶
پاسخ نامه رستم از سعد وقاص ۵۹۶
رزم رستم با سعد وقاص و کشته ۵۹۷
رای زدن یزدگرد با ایرانیان و ۵۹۷
نامه یزدگرد به ماهوی سوری و ۵۹۸
رفتن یزدگرد به طوس و پذیره شدن ۵۹۹
برانگیختن ماهوی سوری بیژن را ۵۹۹
کشته شدن یزدگرد به دست خسرو ۶۰۱
بر تخت نشستن ماهوی سوری ۶۰۲
لشکر کشیدن بیژن به جنگ ۶۰۳
جنگ بیژن با ماهوی و کشته شدن ۶۰۳
تاریخ انجام شاهنامه ۶۰۴

دیباچه

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، بزرگترین حماسه‌سرای تاریخ ایران و یکی از برجسته‌ترین شاعران جهان شمرده می‌شود. در تذکرها و تواریخی که تا اواخر قرن سیزدهم هجری تألیف شده است مطالب قابل توجهی که ما را از نظر تحقیق در زندگانی وی قانع سازد بسیار کم است. ناچار بیشتر باید به نوشته‌های دانشمندان قرن اخیر توجه کرد که با دقت در متن شاهنامه برای نظریات خود دلایل مؤثری آورده‌اند.

زادگاه او، مولد این شاعر بزرگ، دهکده «باز» یا «باز» از طابران طوس است. دولت‌شاه سمرقندی او را از مردم دهکده «رزان» دانسته است اما گمان می‌رود که اشتباه او ناشی از عبارت نظامی عروضی در چهار مقاله باشد که نویسد هنگامی که هدیه سلطان محمود به طوس رسید، جنازه فردوسی را از دروازه رزان بیرون همی بردند.

تاریخ تولد: درباره تاریخ تولد فردوسی روایات تذکرها و تاریخها پریشان است. در نسخه‌های معتبر شاهنامه سالهای عمر او تا هفتاد و شش و نزدیک هشتاد یاد شده است و با توجه به سال درگذشت فردوسی می‌توان تاریخ نسبتاً دقیقی برای تولد او یافت. در جایی می‌گوید:

غنوده همی چشم بیمارفش

کنون سالم آمد به هفتاد و شش

و در مورد دیگر گوید:

امیدم به یکباره برباد شد

کنون عمر نزدیک هشتاد شد

محققان معاصر گمان دارند که بیت اخیر پس از پایان شاهنامه بر آن افزوده شده است زیرا در همه نسخه‌های خطی شاهنامه این بیت وجود ندارد و ظاهراً پس از سال چهارصد هجری فردوسی در شاهنامه تجدیدنظر کرده و ابیاتی بر آن افزوده است. بر طبق بیشتر نسخه‌های شاهنامه، فردوسی در سال چهارصد هجری هفتاد و یک سال داشته است و در اینصورت اگر هفتاد و یک سال از سال چهارصد هجری به عقب برگردیم تولد او به سال سیصد و بیست و نه و برابر با سال درگذشت رودکی می‌شود. این تاریخ را دلایل دیگری نیز تأیید می‌کند؛ فردوسی بنا به گفته خودش در هنگام روی کار آمدن محمود غزنوی، پنجاه و هشت ساله بوده است زیرا می‌گوید:

جوان بودم و چون جوانی گذشت

بدانگه که بُد سال پنجاه و هشت

که اندیشه شد پیر و من بی‌گزند

خروشی شنیدم ز گیتی بلند

که جست از فریدون فرخ نشان

که‌ای نامداران و گردنکشان

زمین و زمان پیش او بنده شد

فریدون بیداردل زنده شد

همه مهتری باد فرجام اوی

بییوستم این نامه بر نام اوی

سال جلوس محمود، سیصد و هشتاد و نه قمری است ولی دو سال پیش از آن، سیصد و هشتاد و هفت مطابق با غلبه محمود بر نوح ابن عبدالملک سامانی و سپهسالاری او در خراسان است. اگر از این تاریخ، پنجاه و هشت سال به عقب برگردیم باز سال تولد فردوسی سیصد و بیست و نه خواهد شد و تشبیه محمود به فریدون نیز می‌رساند که ابیات بالا مربوط به آغاز شهرت اوست.

کنیت و نام: کنیت فردوسی همه جا ابوالقاسم آمده است و صورت درست نام خود و پدرش روشن نیست. خانواده فردوسی: خانواده او بنا به نوشته نظامی عروضی از دهاقین طوس و صاحب ثروت و آب و ملک بوده‌اند اما ایرد توانگری و مکنّت در طی سالیان دراز به تهیدستی گرایید و در روزگار پیری، شاعر عالیقدر ما در تنگدستی و نیاز بسر می‌برد.

است. در خطاب به فلک وارونه گرد گوید:

چو بودم جوان برترم داشتی

به پیری مرا خوار بگذاشتی

هنگامی که هنوز نیروی جوانی و مایهٔ زندگانی شاعر از میان نرفته بود، اندیشه نظم شاهنامه او را به خود مشغول داشت و روزی که بدین کار دست زد، بیش از چهل سال از زندگانش نمی‌گذشت. افسانه‌هایی که درباره سبب نظم این اثر جاویدان در تذکره‌ها و تواریخ قدیم آمده است اغلب بی‌اساس و دور از حقیقت است و در این باره ضمن گفتگو از شاهنامه سخن خواهیم گفت.

سفرهای فردوسی نظامی: نظامی عروضی می‌نویسد: چون فردوسی شاهنامه را تمام کرد، نساخ او علی دیلم بود و راوی ابودلف دوشکرده حبی قتیبه که عامل طوس بود. شاهنامه علی دیلم در هفت مجلد نبشت و فردوسی بودلف را برگرفت و روی به حضرت نهاد، به غزنین و به پایمردی خواجه بزرگ احمد حسن کاتب عرضه کرد و قبول افتاد. صحت جزئیات این روایت با توجه به آنچه در شاهنامه و منابع دیگر آمده است تأیید نمی‌شود. زیرا صاحب تاریخ سیستان نویسد که چون محمود وصف رستم را شنید گفت: «اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست.» و فردوسی جواب داد: «زندگانی بر خداوند دراز باد. ندانم اندر سپاه چند مرد چون رستم باشد اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم نیافرید.» این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت. محمود وزیر را گفت: «این مردک مرا به تعریض دروغزن خواند.» وزیرش گفت: «بباید کُشت.» شاعر دل‌آزاده دربار محمود را ترک کرد و می‌نویسد که یکسر به سوی هرات رفت و در آنجا دیری میهمان اسماعیل وراق، پدر ازرقی شاعر بود و کسان محمود که به دنبالش رفته بودند او را در طوس نیافتند و بازگشتند. آنگاه بنا به روایت نظامی سمرقندی، به طبرستان شد و نزدیک سپهبد شهریار که از آل باوند در طبرستان پادشاه بود و نسبتش به یزدگرد شهریار می‌پیوست، صد بیت در هجو محمود بر شاهنامه افزود و آن را به شهریار تقدیم کرد و باز نظامی عروضی نویسد که شهریار هجو محمود را به صد هزار دینار خرید و شُست. این داستان و هویت سپهبد شهریار و دیگر اجزاء آن اگر هم درست باشد بدین صورت نیست زیرا با تاریخ وفق ندارد.

گروهی از محققان نوشته‌اند که فردوسی به بغداد و اصفهان نیز سفر کرده است. اشتباه این گروه از آنجا ناشی شده است که یک نسخه خطی شاهنامه را کاتبی در سال ششصد و هشتاد و نه برای حاکم لنجان اصفهان نوشته و از خود ابیاتی سخیف و سست در پایان آن افزوده است. چارلز ریو در تاریخ استنساخ کتاب «ششصد» را «سیصد خوانده و سال سیصد و هشتاد و نه را برابر با سفر فردوسی به اصفهان پنداشته است. از طرف دیگر کسانی که منظومهٔ یوسف و زلیخا را از فردوسی می‌شمردند به دلیل اشاراتی که در مقدمهٔ این منظومه است چنین نتیجه گرفته‌اند که شاعر به بغداد نیز سفر کرده است و البته چنین نیست.

مرگ فرزندان: در سالهای اواخر قرن چهارم هجری هنگامی که فردوسی به شصت و پنج سالگی رسیده بود، مرگ فرزند جوانش پشت پدر را دوتا کرد و به جای عنان، عصا به دست وی داد.

نه بر آرزو یافت گیتی و رفت

جوان را چو شد سال بر سی و هفت

نرسید از این پیر و تنها برفت

مرا شصت و پنج و ورا سی و هفت

این حادثه باید در حدود سال سیصد و نود و پنج قمری اتفاق افتاده باشد.

تاریخ درگذشت: درگذشت فردوسی را حمدالله مستوفی در سال چهارصد و شانزده و دولت‌شاه در سال چهارصد و یازده قمری دانسته‌اند. با توجه به سالهای عمر او و تاریخ تولدش،

می‌توان سال سال چهارصد و یازده را درست‌تر دانست. زیرا در سراسر شاهنامه بیتی نیست که عمر فردوسی را بیش از هشتاد سال نماید و اگر به تاریخ تولد او هشتاد و دو سال هم بیفزاییم از سال چهارصد و یازده بیشتر نمی‌شود. از طرفی بنا به روایت نظامی عروضی در سال مرگ او سلطان محمود در سفر هند بوده است و در سال چهارصد و یازدهم سال فتح قلاع نورد

قیرات به وسیله محمود است. در روایتی که نظامی نقل می‌کند در آن سفر خواجه احمد حسن میمندی نیز همراه سلطان بوده است در حالی که اگر سال مرگ فردوسی چهار صد و شانزده باشد، پس از عزل خواجه میمندی است. نظامی گوید که در راه بازگشت از هندوستان، سلطان را دشمنی بود که حصارى استوار داشت. سلطان پیامی برای وی فرستاد که تسلیم شود و هنگامی پیک او باز می‌گشت از وزیرش پرسید: «چه جواب داده باشد؟» وزیر گفت:

اگر جز به کام من آید جواب
من و گرز میدان و افراسیاب

این بیت شاه را به یاد شاعر دل شکسته انداخت و هنگامی که به پایتخت آمد بنا به نوشته نظامی عروضی، شصت هزار دینار برای فردوسی فرستاد، اما نوشداروی او هنگامی رسید که سهراب مرده بود و جنازه فردوسی را به دروازه رزان بیرون همی بردند. تنها دختری که از او باقی مانده بود صله شاه را پس فرستاد و ابوبکر کرامی مأمور شد که از آن پول رباط چاهه را بر سر راه مرو و نیشابور بسازد.

آرامگاه فردوسی امروز در بیت و هفت هزار گزی مشهد در شش هزار گزی راه مشهد به قوچان در کنار خرابه‌های طوس قدیم جایی است که آن را شهر طوس می‌خوانند. در دل این نقطه در میان باغی نسبتاً بزرگ بنای سنگی آرامگاه فردوسی قرار دارد. این بنا در سال یکهزار و سیصد و سیزده شمسی ساخته شد. نظامی عروضی می‌نویسد که پس از مرگ فردوسی یکی از مذاکران متعصب طابران طوس مانع تدفین جنازه وی در گورستان شهر شد و او را رافضی خواند. بناچار جنازه را در باغی که در کنار دروازه شهر و متعلق به خود حکیم فردوسی بود به خاک سپردند و اگر این روایت درست باشد محل آرامگاه کنونی شاعر را باید ملک شخصی او شمرد.

مذهب فردوسی: فردوسی را برخی از محققان شعوبی دانسته‌اند ولی نمی‌توان این عقیده را محقق و قاطع دانست. وی به وجود اینکه مسلمانی مؤمن است و همین حقیقت جویی یکی از موجبات بی‌اعتنایی درباریان متعصب سلطان محمود نسبت به وی بوده است، به اندیشه‌های زردشتی و دین بهی نظر تحسین دارد و به نوشته دکتر معین در کتاب مزد یسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی هر موقع که توانسته است به کیش ایرانی گریز زند از سوز دل و شور باطنی سخن رانده است و با تأسف بسیا افزوده است که:

چو زین بگذری دور غمّز بود
سخن گفتن از تخت و منبر بود

اما در هر حال باید به خاطر داشت که او همواره موحد بوده و گفته است:

اگر خُلد خواهی به دیگرسرای
به نزد نبی و وصی گیر جای

هزاره فردوسی: چون بعضی از محققان تولد فردوسی را در سال سیصد و سیزده حساب کرده بودند، هزار سال پس از آن در سال یکهزار و سیصد و سیزده، گروهی از بزرگان دانش ایران‌شناسی و محققان کشورهای دیگر به ایران دعوت شدند کنگره‌ای با شرکت فضلالی زمان در تهران تشکیل شد تا هزاره فردوسی را جشن بگیرند. جلسه‌های این کنگره در دارالفنون تهران تشکیل می‌شد. مجموعه ارزنده‌ای از سخنرانی‌هایی که در این کنگره ایراد گردید و اشعاری که خوانده شد زیر عنوان «هزاره فردوسی» در سال یکهزار و سیصد و بیست و دو از طرف وزارت فرهنگ منتشر شد. در پایان کنگره مهمانان ایران اعضای ایرانی کنگره به خراسان سفر کردند و در همان سفر، آرامگاه فردوسی گشوده شد.

آثار فردوسی: بزرگترین حماسه ایرانی و یکی از چند اثر کوه‌آسای ادبی جهان، شاهنامه فردوسی است. داستانهای حماسه و روایات تاریخی و افسانه‌های ما در قرون پیش از اسلام در کتب بسیاری پراکنده بود که از جمله آنها باید کارنامه اردش بابکان، یادگار زریر، بهرام چوبین، داستان رستم و اسفندیار، داستان پیران ویسه، کتاب پیکار، پندنامه بزرگمهر، اندرز خسرو پسر قباد انوشیروان، مادیگان شطرنج، آئین‌نامه و گاهنامه را نام برد. اما برتر و جامع‌تر از همه آنها، خداینامه است که کارنا شاهان ایران کهن بوده است و تألیف آن را در زمان خسرو پرویز دانسته‌اند و در مقدمه بایسنقری شاهنامه آمده است که یزدگرد شهریار، دهقان دانشوری را به تکمیل آن مأمور ساخت. این کتاب را ابن مقفع به عربی ترجمه کرده است اما از آن ترجمه چیزی در دست نیست. باید این نکته را خاطرنشان کرد که خداینامه پهلوی یا ترجمه عربی آن مستقیماً در دسترس

فردوسی نبوده است زیرا فردوسی از مآخذی دیگر استفاده کرده، بدین معنی که پیش از شروع کار شاهنامه، سپهسالار ترک‌نژاد خراسان ابومنصور عبدالرزاق وزیر خود ابومنصور معمری را به گردآوری دهقانان و تألیف کارنامه شاهان مأمور ساخته و شاهنامه فردوسی منثوری پرداخته بود و همین گردآوردن دهقانان و موبدان که روایات را سینه به سینه آموخته بودند نشان می‌دهد که متن خداینامه در دسترس ابومنصور نبوده است. علاوه بر ابومنصور معمری کسان دیگر و از جمله ابوالمؤید بلخی و ابوعلی محمد بن احمد بلخی نیز، شاهنامه‌هایی به نثر نوشته بودند اما گمان نمی‌رود که مآخذ فردوسی کتابی جز شاهنامه ابومنصور نبوده باشد و البته اطلاعات و معلومات شخصی و از همه مهم‌تر قدرت تصور پیماندش در پرداختن کتاب بی‌اثر نبوده است. قسمتی از روایات شاهنامه را نیز از شخصی به نام «آزاد سرو» نقل می‌کند و در این مورد به تحقیق نمی‌توان گفت که آیا آزاد سرو مستقیماً مطالب را برای او می‌گفته است یا جزو گردآورندگان شاهنامه ابومنصور بوده و فردوسی عین عبارت ابومنصور را به نظم آورده است.

داستان منظم شاهنامه: در مورد داستانهای حماسه ملی ایران باید گفت که در این کار فردوسی مبتکر نبوده و پیش از او دیگران بدان دست زده بودند. مسعودی مروزی قسمتی از شاهنامه را به وزن ترانه‌های ساسانی ساخته بود که در تمام آن فقط چند بیت از سرگذشت کیومرث مانده است. پس از مسعودی، دقیقی طوسی سرگذشت گشتاسب و ظهور زردشت را به نظم آورده و چون دقیقی به دست غلامی کشته شد، شاهنامه وی نیز ناتمام ماند و بنا به گفته فردوسی:

ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار
بگفت و سرآمد بر او روزگار
یکایک از او بخت برگشته شد
به دست یکی بنده برگشته شد

فردوسی که شاید پیش از مرگ دقیقی و حتی پیش از آنکه وی به کار شاهنامه دست بزند، خود در این فکر بود کمر همت بر میان بست و اثری در حدود شصت برابر کار دقیقی به وجود آورد و هنگامی که به سرگذشت گشتاسب رسید، هزار بیت دقیقی را هم در شاهنامه خود نقل کرد. فردوسی برای تألیف شاهنامه زحمات فراوان کشید و نیروی جسمی و مالی خود را هم بر سر آن نهاد. می‌گوید که برای فراهم کردن متن داستانها، پیرسیدم از هرکسی بی‌شمار، و آنکه دوست مهربانی که تو گویی که با من به یک پوست بود. در این راه مرا یاری کرد و گفت:

نوشته من این نامه پهلوی
به نزد تو آرم مگر بغنوی

آنگاه بزرگان زمان مانند حی قتیبه و علی دیلم که مقام و سرگذشت آنها روشن نیست وی را تشویق کردند و او در حدود سی سال در این کار پایداری می‌کرد و از نظم خود، کاخی بلند پی افکند که از باد و باران نیابد گزند. و هنگامی که در حدود ده پنج هشتادبار از هجرت می‌گذشت، نامه شاهوار وی به پایان رسید. به درستی نمی‌دانیم که ارتباط او با دربار محمود غزنوی چگونه بوده است. از مدایحی که در شاهنامه آمده است چنین استنباط می‌شود که فضل بن احمد اسفراینی وزیر سلطان محمود، نصر بن سبکتگین برادر سلطان و گروهی دیگر از بزرگان خراسان به او نظر لطف داشته‌اند و در کار شاهنامه، مشوق وی بوده‌اند. فضل بن احمد اسفراینی که تا سال چهارصد و یک قمری وزیر محمود بود، به زبان و فرهنگ ایران علاقه داشت و هم او بود که فردوسی درباره‌اش گفته است:

کجا فضل را مسند و مرقد است
نشستگاه فضل بن احمد است
نبند خسروان را چنان کدخدای
به پرهیز و داد و به آیین و رای

اما دریغ که هنگام سفر فردوسی به غزنین بر سمنند فضل مردی نشسته بود که با وجود فضل و هنر در تعصب داشت و آنچه را که به ایران پیش از اسلام بازمی‌گشت به حکم تعصب باطل می‌شمرد. این شخص خواجه احمد بن حسن میمندی است که دفاتر دیوانی محمود را بار دیگر از فارسی به عربی گردانید و سخن و ادب پارسی را خوار کرد. پیداست که او هرگز برای فردوسی به دربار نمی‌گشود و اگر می‌گشود، علل دیگری که گفته خواهد شد آن راه را می‌بست.

موانع دیگری که در راه حکم طوسی وجود داشت یکی حسادت شاعران دربار بود که او را از دور می‌شناختند و نزدیک شدن او را به شاه به زیان خود می‌دیدند و دیگر طرز فکر و تعصب محمود غزنوی بود که نه با مذهب و افکار فردوسی موافقت

داشت و نه می توانست غرور میهنی او را بپذیرد. حمله فردوسی به تورانیان و بزرگداشت نژاد و تمدن ایرانی چیزی نبود که مذاق محمود را خوش آید و روایت تاریخ سیستان که در ذیل عنوان سفرهای فردوسی نقل شد می تواند دلیل نزدیکی برای این حقیقت باشد. به هر حال شاهنامه در بارگاه غزنین خوانده شد و دیر نباید که حسادت بدگویان، بازار فردوسی را تباه کرد. خود وی می گوید:

مرا غمز کردندگان پرسخن به مهر نبی و علی شد کهن

ترجمه های شاهنامه: شاهنامه فردوسی به تمام زبانهای زنده دنیای امروز ترجمه شده و درباره آن کتابها و مقاله های بیشمار به رشته تحریر درآمده است که از جمله آنها، این ترجمه ها و کتب قابل ذکر است: ترجمه شاهنامه به زبان آلمانی توسط «کورس»، ترجمه رستم و سهراب به آلمانی توسط «فردریش روکرت»، ترجمه کامل شاهنامه به آلمانی توسط «شاک»، کتاب حماسه ملی ایران درباره شاهنامه، نوشته «تئودور نلدکه»، ترجمه های «سرویلیام جونز» در زبان انگلیسی، «لومسدن»، «ترنر مکن» و کارهای «جورج وارنر» و «برادرش «ادموند وارنر» در زبان انگلیسی، ترجمه منشور «کریمسکی» و ترجمه های منظوم و ناتمام «لوزیمسکی» و «ژکفسکی» در زبان روسی، ترجمه بی مانند «ژول مول» به زبان فرانسه، ترجمه لاتینی «فلوس» و بسیاری از ترجمه های دیگر که یادآوری آنها موجب اطاله کلام خواهد شد. از برجسته ترین ترجمه های شاهنامه، اثری است که قوام الدین فتح ابن علی البنداری در سال ششصد و بیست و یک قمری به زبان عربی در شام انجام داد و به عیسی بن ابی بکر بن ایوب حکمران عرب تقدیم داشته و دکتر عبدالوهاب عزام استاد جامع الازهر، در قاهره آن را تصحیح و چاپ کرده است.

اهمیت فردوسی و شاهنامه او: فردوسی را باید پیشرو کسانی شمرد که به افتخارات ایران کهن جان داده و عظمت آن را آشکار ساخته اند. او مظهر وطن پرستی و ایران دوستی واقعی است و می گوید که اگر ما:

ز بهر بر و بوم و فرزند خویش زن و کودک و خرد و پیوند خویش
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

و از طرف دیگر او را می توان حافظ تاریخ ایران کهن دانست. مطالعه منابع عربی دوره اسلامی و آثار باقیمانده از روزگاران پیش از اسلام نشان می دهد که بسیاری از روایات شاهنامه درست مطابق خداینامه های پیشینیان است و حکیم طوسی در نقل آنها کمال امانت را مراعات کرده است. نکته دیگر که نباید از آن غافل بود این است که در اثر گرانبهای فردوسی، گاه رسوم و آداب و شیوه زندگی مردم ایران کهن به نقل از منابع قدیم آورده شده و به این ترتیب می توان بسیاری از رسوم را از طریق مطالعه شاهنامه دانست و به عبارت دیگر شاهنامه، مأخذی برای جامعه شناسی تاریخی است. یکی از بزرگترین امتیازهای فردوسی، ایمان به اصول اخلاقی است. فردوسی هرگز لفظ رکیک و سخن ناپسند در کتاب خود نیاورده و همین امر باعث شده است که هجوتامه محمود غزنوی را بسیاری از دانشمندان مجعول بدانند. اندر زهای گرانبهای او گاه با چنان بیان مؤثری سروده شده است که خواننده نمی تواند خود را از تاثیر آن برکنار دارد.

ز خاکیم باید شدن سوی خاک همه جای ترس است و تیمار و پاک
جهان سر به سر حکمت و عبرت است چرا بهره ما همه غفلت است؟

سخن پردازی که درباره او گفتگو می کنیم، صاحب دلی حساس بوده و سوز و گداز و شیدایی عاشقانه را به خوبی در لابه لای ابیات پرمیمنه این حماسه بزرگ گنجانیده است. سرگذشت عشق زال و رودابه و داستان بیژن و منیژه، دو نمونه از این گونه شعرهاست. گاهگاه صحنه یک دیدار سلام و احوالپرسی را در عین سادگی چنان شرح می دهد که گویی خواننده ماجرا را به چشم می بیند. هنگامی که گیو برای آوردن کیخسرو به توران سفر می کند، خسرو با شادی از او استقبال می کند، فردوسی می گوید:

ورا گفت ای گیو شاه آمدی خرد را چو شایسته داد آمدی
چگونه سپردی بر این مرز راه ز طوس و ز گودرز و کاوس شاه

چه داری خبر، جمله هستند شاد

جهانجوی رستم گو پیلتن

همی در دل از خسرو آرند یاد

چگونه است و دستان آن انجمن

فردوسی در وصف منظره‌ها و نمایش پرده‌های مختلف رزم و بزم بر بسیاری از شاعران زبان پارسی برتری دارد. در وصف‌های او سادگی و دقت و لطافت بیان با هم آمیخته است. بنا بر تحقیق هانری ماسه فرانسوی در سراسر شاهنامه بیش از دویست و پنجاه قطعه توصیف وجود دارد که اغلب آنها بدیع و دلکش است. در زیبایی رودابه دختر مهرباب و معشوقه زال چنین سخن می‌گوید:

ز سر تا به پایش به کردار عاج

دو چشمش به سان دو نرگس به باغ

اگر ماه جویی همه روی اوست

بهشتی است سرتاسر آراسته

به رُخ چون بهار و به بالا چو ساج

مژه تیرگی برده از پز زاغ

وگر مشک بویی همه موی اوست

پُرآرایش و رامش و خواسته

سرود دلکشی که در وصف مازندران ساخته و در آن از کوه لاله و سنبل و هوای خوشگوار و زمین مشکبار شمال ایران سخن گفته، وصف دقیق و درستی از دیار مازندران است. آنجا که سیاهی شب را در آغاز داستان بیژن و منیژه نقاشی می‌کند، بدیع‌ترین و زنده‌ترین تصویر شب را در سخن او می‌بینیم:

سپاه شب تیره بر دشت و زاغ

چو پولاد زنگار خورده سپهر

نودم ز هر سو به چشم اهرمن

یکی فرش افکنده چون پز زاغ

تو گفתי به قیر اندر اندود چهر

چو مار سیه باز کرده دهن

در بیان او گاه توصیف، صورت مبالغه پیدا می‌کند اما هماهنگی لفظ و حسن تشبیه به قدری است که هرگز اغراق و مبالغه شاعر را ناخوشایند جلوه نمی‌دهد. این چند بیت در وصف تهمینه دختر سمنگان و مادر مهرباب است:

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند

دو رخ چون عقیق یمانی به رنگ

دو برگ گلش سوسن می سرشت

بناگوش تابنده خورشیدوار

لبان از طبرزد زبان از شکر

ستاره نهان کرده زیر عقیق

به بالا به کردار سرو بلند

دهان چون دل عاشقان گشته تنگ

دو شمشاد عنبرفروش از بهشت

فروشته زو حلقه گوشوار

دهانش مکمل به دُر و گهر

تو گفתי ورا زهره آمد رفیق

فردوسی را نباید تنها حماسه‌سرا شمرد. او در عین حال که بدین شیوه شهرت دارد، سخنوری است که در تغزل و رشته‌های دیگر شعر نیز می‌توان او را با بزرگان آن فنون قیاس کرد.

تلخیص از لغتنامه علامه علی اکبر دهخدا

شاهنامه، بی شک از برترین آثار ادبی و حماسی جهان به شمار می‌رود که به دست توانای شاعر گرانقدر ایرانی، حکیم ابوالقاسم فردوسی سروده شده است. درباره شخصیت فردوسی و تولد و آثار او بقدر کفایت در دیباچه توضیح داده شده، اما آنچه که در این توضیح مختصر، می‌آید، بیشتر شرح کوتاهی است درباره خود اثر و اهمیت آن. فردوسی بنابه گفته خودش، حدود سی سال رنج برد تا بتواند زبان پارسی را که در زمان او دچار اختلاط با زبانهای بیگانه شده بود، زنده کرده و جاویدان سازد.

عجم زنده کردم بدین پارسی

بسی رنج بردم در این سال سی

و باز به گفته او، این اثر، کاخی بلند در زبان ما بیان شده که هیچگاه دچار آسیب نخواهد شد.

که از باد و باران نیابد گزند

پی افگندم از نظم کاخی بلند

شاهنامه تقریباً در میان تمام ملل جهان شناخته شده و در کنار آثار بزرگانی چون سعدی و مولانا و حافظ، بعنوان شناسه‌ای از هنر ادبی ایران برای مردم جهان قابل احترام است. مردم سرزمین ایران نیز، این اثر را به خوبی می‌شناسند و اغلب کهنسالان ایرانی، با وجود عدم سواد خواندن و نوشتن، بسیاری از اشعار آن را حفظ هستند. بنابراین با توجه به اهمیت این اثر با ارزش، جای آن داشت تا با استفاده از چند نسخه، ویرایش صحیحی از آن به دست دوستداران شعر فارسی برسد که در این زمینه از دو نسخه معتبر «ژول مول» و «مسکو» استفاده شود.

علیرغم علاقه فردوسی به کاملاً فارسی بودن این اشعار، بناچار در بعضی جاها مجبور به استفاده از اعراب شدیم تا کلمه مورد نظر بهتر شناخته شود. کلماتی مانند «گرد»، «گُرد»، «گُرد» و «گُرد» یا «کَه»، «کِه»، «کِه» و «کَه» که از نظر ظاهر کاملاً شبیه ولی در معنی متفاوت‌اند، باید به شکلی مشخص می‌شدند که بهترین راه آن استفاده از علامت‌گذاری بود. البته این بیشتر به این دلیل بود که جوانانی که آشنایی زیادی به این متون قدیمی ندارند و نیز ایرانیان مقیم خارج از کشور، که سالهاست دور از وطن و ناآشنا به متون فارسی هستند، و در ضمن علاقه فراوانی نیز به آثار ادبی مانند شاهنامه دارند، راحت‌تر و روان‌تر بتوانند این متن را بخوانند و بهره ببرند.

در ویرایش این کتاب و مقابله با نسخه‌های یاد شده، سعی شد تا صحیح‌ترین بیت از نظر معنی و حتی در نظر گرفتن زمان و مکان، جایگزین شود. امید است این حقیر توانسته باشد در این راه، درست قدم برداشته و ویرایشی صحیح از این کتاب ارزشمند ارائه داده باشد.

پروانه طاهری

مقدمه ویراستار:

شاهنامه، بی شک از برترین آثار ادبی و حماسی جهان به شمار می‌رود که به دست توانای شاعر گرانقدر ایرانی، حکیم ابوالقاسم فردوسی سروده شده است. درباره شخصیت فردوسی و تولد و آثار او بقدر کفایت در دیباچه توضیح داده شده، اما آنچه که در این توضیح مختصر، می‌آید، بیشتر شرح کوتاهی است درباره خود اثر و اهمیت آن. فردوسی بنابه گفته خودش، حدود سی سال رنج برد تا بتواند زبان پارسی را که در زمان او دچار اختلاط با زبانهای بیگانه شده بود، زنده کرده و جاویدان سازد.

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
و باز به گفته او، این اثر، کاخی بلند در زبان ما بیان شده که هیچگاه دچار آسیب نخواهد شد.
پی افگندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند

شاهنامه تقریباً در میان تمام ملل جهان شناخته شده و در کنار آثار بزرگانی چون سعدی و مولانا و حافظ، بعنوان شناسه‌ای از هنر ادبی ایران برای مردم جهان قابل احترام است. مردم سرزمین ایران نیز، این اثر را به خوبی می‌شناسند و اغلب کهنسالان ایرانی، با وجود عدم سواد خواندن و نوشتن، بسیاری از اشعار آن را حفظ هستند. بنابراین با توجه به اهمیت این اثر باارزش، جای آن داشت تا با استفاده از چند نسخه، ویرایش صحیحی از آن به دست دوستداران شعر فارسی برسد که در این زمینه از دو نسخه معتبر «ژول مول» و «مسکو» استفاده شود.

علیرغم علاقه فردوسی به کاملاً فارسی بودن این اشعار، بناچار در بعضی جاها مجبور به استفاده از اعراب شدیم تا کلمه مورد نظر بهتر شناخته شود. کلماتی مانند «گرد»، «گُرد»، و «گُرد» یا «کَه»، «کِه»، و «کَه» که از نظر ظاهر کاملاً شبیه ولی در معنی متفاوت‌اند، باید به شکلی مشخص می‌شدند که بهترین راه آن استفاده از علامت‌گذاری بود. البته این بیشتر به این دلیل بود که جوانانی که آشنایی زیادی به این متون قدیمی ندارند و نیز ایرانیان مقیم خارج از کشور، که سالهاست دور از وطن و ناآشنا به متون فارسی هستند، و در ضمن علاقه فراوانی نیز به آثار ادبی مانند شاهنامه دارند، راحت‌تر و روان‌تر بتوانند این متن را بخوانند و بهره ببرند.

در ویرایش این کتاب و مقابله با نسخه‌های یاد شده، سعی شد تا صحیح‌ترین بیت از نظر معنی و حتی در نظر گرفتن زمان و مکان، جایگزین شود. امید است این حقیر توانسته باشد در این راه، درست قدم برداشته و ویرایشی صحیح از این کتاب ارزشمند ارائه داده باشد.

پروانه طاهری